

بِإِذْنِ
أَفْضَرِ امْرِئٍ إِلَى اللَّهِ أَزَالَهُ بِالْعِزِّ

ترجمة ناسي

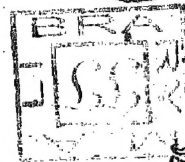
كِتَابُ الصِّدْقِ

مُلْتَقَطًا مِنْ أَحْيَاءِ الْعُلَمَاءِ

لِلْإِمَامِ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ أَبُو حَامِدٍ مُحَمَّدٍ الْغَزَّالِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ

تَقْدِيبُ طَبِيعٍ فِي الْمَطْبَعِ مُفِيدٍ عَامِ الْكُلِّ

وَأَكْرَمَ اللَّهُ



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7124

بسم الله الرحمن الرحيم

مَدَامَ مَصْلَحَةً يَا مَعْشَرَ

صَدَقَ اللّٰهُ

و بر هر بنده واجب است که الفاظ خویش را حفاظت کند پس سخن بگوید
مگر برستی و این مشهورترین و ظاهرترین اقسام صدق است - پس
کنیکه زبان خود نگمدارد از حکایت کردن از چیزهایی خلاف واقع
او صادق است - اما این صدق از دو چیز بکمال رسد - یکی پرهیز
داشتن از سخن ذوجتین که گفته اند که سخن ذوجتین گریزی از دروغ
است - و این ازین رو است که سخن ذوجتین گفتن تمام مقام دروغ

است زیرا که محذور در روغ چیز را بخلاف آنکه است مخاطب اقامین
 است. لیکن این قسم یعنی سخن ذو جہتین گفتن در بعض مواقع بدو حاجت می افتد
 و مصلحت تقاضای آن میکند. چنانکه در محفوظ ماندن از ظالمان - و در جنگ
 با دشمنان - و ازین امر احتیاط نمودن که ایشان را بر رازهای سلطنت
 آگاهی حاصل آید پس آنکه در چیزی ازین فرع مبتلا گردد و در آن حالت صدق
 او این است که کلام او برای خدا باشد در چیزی که راستی باو حکم میکنند و
 او را میخواهد پس چون باین کلام زبان برکشاد راست گفتار خواهد بود
 اگر چه از کلام او چیزی دیگر بفهم آید که خلاف واقع است زیرا که صدق بدو
 خود مقصود نیست بلکه برای این است که بر راستی رهنمایی کند و سوی
 راستی بر دین لحاظ بنظا هر او نخواهد بود بلکه بر معنی و نتیجه او - آری درین
 چنین مواضع باید که بقدر حاجت به سخن ذو جہتین گفتن رجوع کند - رسول خدا
 صلعم را عادت بود که هر گاه بجانبی اراده سفر فرمودی چنان میگرددی که
 از آن اراده سفر بجانب دیگری فہمیدی تا بدشمنان جہنم رسد و ایشان
 قصد آسختن بکنند - و این مطلقا از کذب نیست - فرمود رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم آن شخص دروغ گو نیست که در میان دو کس صلح مینماید پس سخن نیک
 گفت و سخن نیک رسانید و کمال دیگر این است که در مناجات کردن با خدا
 خویش معنی صدق را در الفاظ خود نگاہ دارد - مثل قول (ابراہیم علیہ السلام)

که من متوجه کردم روی خود برای آنکه آسمان و زمین پیدا کرد - زیرا که اگر
قلب او از خدای تعالی منحرف بودی و در آرزوهای و خواهشهای دنیوی
مشغول بودی پس او کاذب می بودی و مثل قول بنده که من ترمای پستم
و مثل قول او که من بنده خدا هستم زیرا که اگر بحقیقت بندگی موصوف بود و او را
جز خدا مطلبی دیگر بود کلام او صادق نباشد و اگر روز قیامت از صدق
مطالبه کرده شود در قول خود که من بنده خدا هستم البته از ثبوت او عاجز
خواهد شد زیرا که او اگر بنده نفس خویش یا بنده دنیا یا بنده خواهشهای خود
است - در قول خویش صادق نخواهد بود -

و هر چیزی که با د انسان وابسته گردد پس بنده اوست چنانکه عیسی علیه السلام
فرموده ای بنده دنیا و پیغمبر ما فرموده هلاک باد بنده زر - هلاک باد بنده
درهم و بنده لباس و بنده صوف - هر که بجزی دل را وابسته کرد او را منحرف
صلح بنده او نام نهاد و جزین نیست که خدای عز و جل را بنده خالص
است که اولابی تعلق است از غیر خدای تعالی پس از غیر بی تعلق مطلق
گشت و چون این بی تعلقی پیش آید دل را فارغ گشت و در بندگی
حس را فرود آمد پس او را مشغول کند به حس را و به محبت خدا
و باطن و ظاهر را و به طاعت خدا و وابسته گردد پس او را جسد
خدای مراد می نباشد -

صِدْقُ الذِّیَّةِ

راستی در نیت و اراده بسوی خلوص رجوع میکند و آن اینست که جمیع
حرکات و سکناات او را بجز خدای تعالی چیزی دیگر باعث نباشد پس اگر با او
چیزی از خواہش نفس بیا میخت صدق نیت باطل گشت و روا باشد
که اینچنین کس را کاذب نام نهند چنانکه در فضیلت اخلاص وایت که دهم
از حدیث سه کس چنانچه یکی از ان این است که چون پرسیده شود از
عالم که در آنچه دانستی چه عمل کردی او گوید که این عمل کردم و آن عمل
کردم خدای تعالی گوید دروغ گفتی بلکه ترا مقصود این بود که مردمان
گویند که فلان کس عالم است پس خدای تعالی تکذیب قول او نکرده
و این نگفته که تو عمل نکردی آری تکذیب او کرده است در نیت و ارادت
او و بعض بزرگان گفته اند که صدق صحیح بودن توجه است و اراده
و همچنین است قول خدای تعالی و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون
یعنی خدای گواهی میدهد بدین که منافقان دروغ گویند حالانکه
ایشان نسبت بآن حضرت صلعم گفته بودند که تحقیق تو رسول خدا هستی
و این راست است پس خدا تکذیب ایشان بلحاظ گفتار نکرد بلکه بلحاظ
نیت دل و تکذیب در خبری باشد و این قول منافقان بر قرینہ خالیہ

مشکل است بر خبر دادن از آنچه که در دل ایشان است - پس خدا اینکار
 تکذیب ایشان درین خبر کرده است و در آنچه از زبان گفته اند تکذیب
 نکرده - پس از معافی صدق یکی رجوع به خلوص نیت میکند یعنی خلوص
 نیت و صدق یکی هستند و خلوص نیت همان اخلاص است پس بر صادق
 ضرور است که مخلص باشد -

صدق العزم

انسان در بعض اوقات غم را بر عمل مقدم میکند - پس در دل میگوید
 که اگر خدا مرا مال کر امت فرماید جمله او با چیزی از و خیرات دهم و اگر باشد
 بر خورم در راه خدا با و جنگ کنم و پیر و اندازم که کشته خواهم شد و اگر خدا
 مرا حکومت بخشد عدل و انصاف خواهم کرد و نا فرمانی نخواهم کرد خدا
 را - بنظم کردن یا با مردمان رعایت کردن پس این غریت گاه باشد
 که او را از دل بر آید و او غریت قطعی و صادق باشد و گاه باشد که در
 غم او چیزی از تردد و ضعف باشد که مخالف است با صدق غریت
 پس در اینجا صدق عبارت است از کمال و قوت چنانکه گویند فلان
 کس را اشتها صادق است و گویند این مریض اشتها را و کاذب است
 چون خواهش او از سبب قوی نباشد - یا خود ضعیف باشد - پس گاه باشد

که صدق اطلاق کنند و از این معنی مراد دارند و صادق صدیق آنست که عزیمت او در
 جمله کارهای خیر قوت تمام داشته باشد که در و چیزی از میل و سستی و تردد
 نباشد بلکه همیشه نفس او مستعد باشد به غم قطعی مستحکم در کارهای خیر و این چنان
 است که حضرت عمر رضی الله عنه فرموده ما اگر من پیش کرده شوم و مرا
 کردن زنند پس این گوارا تر است مرا از اینکه بر قومی حکومت کنم که در
 ابوبکر بموجود باشد پس عمر بمدر نفس خویش قصد قطعی و محبت صادق
 دریافت که با موجود بودن ابوبکر رضا فرما خواهد داشت نخواهد کرد و تاکید کرد
 این را بآنکه ذکر کرد از قتل کرده شدن و مراتب صدیقان در عزیمت
 تفاوت است پس گاه باشد که غم است اما باین درجه نرسیده که در گذشته
 شدن راضی گردد و چون او را بر برای او بگذارند پیش نیاید و اگر با او
 سخن قتل کنند البته غم او شکسته بود بلکه در صادقان و مومنان همچنین
 گمان باشد که اگر اختیار داده شود درین که او قتل کرده شود یا ابوبکر
 صدیق او را زندگی خود مرغوب تر خواهد بود از زندگی ابوبکر صدیق

صدق الوفاء بالعزم

گاه باشد که نفس جرات میکند بقصد بغیر زیرا که در وعده کردن تکلیف
 نیست و غم و دشواری و روح مضطرب است لیکن چون حقائق ثابت

شوند و اقتدار حاصل آید و خواسته های بجهان کنند رغبت بر افتد و شهوات
 غالب آیند و وفا با عزم موافقت نکند و این مخالف است با صدق و وفا
 و ازین رو است که خدا می تعالی فرموده بحال صدقوا ما عاهدوا لیه
 علیہ یعنی مردمان اند که صادق نموده اند آن عهد های که با خدا کرده اند
 حجاب گفته که دو کس بر جایی که مردمان در آنجا نشسته بودند فرزند
 و گفتند که اگر خدا میایان را مالی روزی کند البته صدقه خواهیم داد پس
 بخل کردند این آیت در شان ایشان وارد شد و منهم من عاهد
 الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحین یعنی بعض
 از مردمان هستند که با خدا عهد کرده اند که اگر خدا ما را از فضل خویش کرامت
 فرماید البته صدقه خواهیم داد و البته از نیکوکاران خواهیم بود و بعضی
 گفته اند که ایشان در دل نیت کرده بودند بر زبان نه آورده اند پس
 فرمود خدا و منهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنكونن
 من الصالحین فلما اتاهم من فضله فجملوا به و تولوا و هم معرضون
 فاعقبهم نفاق فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا لیه ما وعدوه
 و بما کانوا یکذبون یعنی بعض مردمان هستند که با خدا عهد کردند که
 اگر ما را از فضل خویش کرامت فرماید البته صدقه خواهیم داد و از نیکو
 کاران خواهیم بود پس چون خدا می تعالی ایشان را از فضل خویش

غنايت فرمود بخل کردند با او باز گشتند در حالیکه اعراض کننده بودند پس
 اتفاق پیدا کرد در دلهای ایشان تار و زیکه با خدا خواهند پیوست و این
 رو که در وعده با خدا خلافت کردند و ازین رو که دروغ میگفتند پس
 خدا غم را عهد قرار داد و خلافت کردن در و از کذب شمار کرد و قبا و این
 راستی - و این صدق مشکل تر است از صدق سیوم زیرا که نفس گاهی
 جرات میکند به غم باز پست حوصله میشود وقت و فاکردن - بسبب
 سختی آن غم بر نفس و بسبب بزرگی تنگی بخوابش بوقت اقتدار حاصل شدن
 و اسباب فراهم آمدن و ازین است که عمرضا استنار کرد و گفت که اگر پیش
 کرده شوم و مرا گردن زنند این مرا محبوب تر است از آنکه حکومت کنم بر قوی
 که در و ابوبکر موجود باشد مگر اینکه نفس من وقت قتل سخن سازی میکند
 که درین وقت او را در نفس نمی یابم زیرا که من بر نفس خود مطمئن نیستم از اینکه
 قتل برو گردان افتد پس از غم خویش برگرد - اشاره فرمود عمرضا ازین
 بدشواری و فاجر غم - و ابوسعید خراسانی گفته که در خواب دیدم که گویا دو فرشته
 از آسمان فرود آمدند و با من گفتند که صدق چسبیت گفتیم و فاکردن بعد
 گفتند راست گفتی و باز سومی آسمان رجوع کردند -

صدق الاعمال

و او این است که کوشش کند درین که اعمال ظاهری او بر چیزی از باطن

او نه دلالت کند که آن صفت در ویافته نمیشود - نه باینطور که اعمال را فروگذار و بلکه
 باینطور که باطن را با تصدیق ظاهری مطابق کند و این از وجو است که در ترک یا گفته ایم زیرا که یا
 کننده آن است که نمائش را قصد میکند و اکثر باشد که کسی بصورت خشوع و نماز ایستاده است که او را
 نمائش دیگری مقصود نیست - لیکن دل او از نماز غافل است پس آنکه سوی او نظر
 کند او را پیش خداوند تعالی ایستاده پندارد - حال آنکه او بحقیقت در بازار
 ایستاده است پیش خواهش از خواسته های خود پس این کارها هستند که
 بر زبان حال از باطن خبر میدهند و درین خبر دادن کاذب است و از او صدق
 اعمال مطالبه کرده خواهد شد و همچنین گاه باشد که انسان در هیئت سکون
 و وقار باشد - و باطن او باین وقار موصوف نباشد پس این کس در عمل خود
 صادق نیست - اگر چه بخلق ملقت نبود - و نمائش با ایشان نخواسته باشد
 و ازین نجات نتوان یافت مگر بدست کردن باطن و ظاهر باین طریق
 که باطن او مانند ظاهر یا بهتر از ظاهر باشد - و از خوف همین امر بعضی کسان
 ظاهر را پریشان و اشتن و جامه بدکاران پوشیدن اختیار داشته اند -
 تا که با ایشان گمان نیکوئی نکرده شود بسبب ظاهر حالت - و درین صورت
 کاذب باشند و دلالت ظاهر بر باطن - پس اکنون مخالفت ظاهر با باطن
 اگر بار داده است این را ریا نام نهند و با د اخلاص فوت شود - و اگر
 بار داده نیست از و صدق فوت شود - و ازینجا است که رسول الله صلی

الهدی علیه وسلم فرموده خدا یا باطن من از ظاهری من بیشتر گردان - و ظاهر من بسپیدیه وار و زیاده
 من حارث گفته چون باطن ظاهر انسان برابر باشد پس این چنان است کمی باید و اگر باطن او از
 ظاهر او پسندیده تر باشد این را باید است بر آن کمی باید و اگر ظاهر او از باطن او افضل باشد پس
 این ظلم است و گفته اند چون ظاهر و باطن در مومن برابر افتاد پس در هر دو عالم عزت یافت و محبوب
 نباشد و اگر ظاهر و باطن مخالف است پس در برابر کثرتش خود فضیلت نیست بجز تکلیف و زجر بردن
 اشرفی که سره باشد و باز را راسخ خواهد بود و آنکه در خوش است آرزو بار انجام تواند داد -

الصدق فی الدین

و معتزترین صدقه صدق در مقامات دین است مثل صدق در خوف و امید و عظیم و زهد و رضا
 و توکل و محبت و جمیع این امور زیرا که این امور را مبادی باشند که بظهور آنها نامها اطلاق کرده اند
 زین پس آنها را غایبها و حقیقتها است و صدق در حقیقت آنها دریافت و هرگاه چیزی غیر
 غالب شود حقیقت تا کل رسد صاحب او را در و صادق گویند و فرمود الله تعالی انا المؤمنون الذین
 امنوا بالله و رسوله ثم لم یجربوا و جاهلوا و ان سبیل الله اولئک هم الصادقون یعنی مومنان همان
 هستند که بخدا و رسول او ایمان آورند و باز در شک نیفتادند و جهاد کردند در راه خدا ایشان
 صادقان هستند و الله تعالی گفته لکن الذین امن بالله و الیوم الآخر و لم یزکووا و لکن الذین
 امنوا علی حبیه ذوی القربی و الیتیمی و المساکین فی السبیل و السائلین فی الزقاق و اقام
 الصلوة و اؤاؤ الزکوة و الموفون بعهدهم هوذا اعاهد و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین
 الباس و لئک الذین صدقوا -

دلیکن نیکوکارانست که به خدا و روز آخرت و فرشتگان و کتب و انبیاء ایمان آورد و از محبت
خدا قربت داران و یتیمان و مسکینان و مسافران و سوال کنندگان را برای آزاد کردن غلامان
مال و زرداد و نماز را قائم داشت و زکوة ادا کرد و آنان که چون عهد کنند عهد را وفا کنند و صبر
کنندگان سختی و ضرورت خون ایشان صادقان هستند.

ابوبکر و راق گفته صدق سه قسم است صدق توحید و صدق طاعت و صدق معرفت پس صدق توحید
جمله مسلمانان است الله تعالی فرموده *وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ* اولئك هم الصادقون
یعنی آنانکه به خدا و رسولان او ایمان آورده اند همان صدیقانند و صدق طاعت برای اهل علم و تقوا
است صدق معرفت برای اهل ولایت است که ایشان بنیهای نبین هستند و جعفر صادق گفته صدق
مجاહેد است و اینکه بر خدا دیگر را اختیار کنی چنانکه او تعالی دیگر را بر تو اختیار نکرده و پس در
قرآن فرموده *هُوَ اجْتَبَاكَ وَدَحَمَجْمَا* و تو تعالی نیست که شمارا برگزید و گفته اند که خدا تعالی بگو
علیه السلام می فرستاد که من بنده را دوست داشته ام و او را با آن مصیبتها مبتلا کردم که شما
پیش آن نتواند ایستاد و این چنین برای آن کرده ام که تا صدق او را آزمایش پس اگر
او را صابر یافتیم او را وفی و دوست خویش خواهیم گرفت و اگر بنیم که بی صبر است و شکی
من میکند بر دامن پس او را بگذارم و پیر و انکتم پس ز علامت صدق مصائب و طاعات
هر دو را مخفی داشتن است و این را کرده داشتن که مردمان برواگای می یابند

تصام شد

CALL No. { ۲۹۷۵ م ۲۳ } ACC. NO. ۷۱۲۴
 AUTHOR غزالی، ابو حامد محمد
 TITLE

Acc. No. ۷۱۲۴
 Class No. ۲۹۷۵ م ۲۳ Book No. ۲۴۷
 Author غزالی، ابو حامد محمد
 Title کتاب الصدیق ترجمه فارسی

Borrower's No.	Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

